

مقدمه بر ترجمه قرآن

□

نوشته ریچارد بل

بازنگری و بازنگاری: مونتگمری وات

ترجمه بهاء الدین خرمشاهی

□

□ فصل دوم: تجربه پیامبری حضرت محمد [ص]

❶ رد و انکار نبوت حضرت (ص)

ادعای حضرت محمد [ص] دایر بر این که پیامبر و فرستاده خداوند است و از جانب او وحی و پیام دریافت کرده تا هم‌نوعان عربش را [به اسلام] دعوت کند، تقریباً از همان آغازی که مطرح شد، مورد تخطئه و انکار قرار گرفت. از خود قرآن در می‌یابیم که مشرکان مکه پیام‌های وحیانی قرآن را اساطیر اولین می‌نامیده‌اند،^۱ و یهودیان مدینه نیز مدعای نبوت حضرت را مسخره می‌کرده‌اند. محققان مسیحی این رد و انکار را از پیشینیان فرا گرفته‌اند. در اروپای قرون وسطا این برداشت، برداشتی جاافتاده و مقبول بود که محمد [ص] پیامبری دروغین بوده که وانمود می‌کرده است از جانب خداوند به او وحی می‌شود.^۲ این و سایر تکذیب و تخطئه‌های رجز خوانانه قرون وسطا، با کندی و تدریج بسیار از اذهان اروپاییان و جهان مسیحی پاک شد.

۱. از جمله در آیه ۵ سوره فرقان که در آن جا به حضرت (ص) تهمت افترا هم می‌زنند. این عبارت در قرآن ۹ بار به کار رفته است. از ترجمه ریچارد بل بر می‌آید که او اینها را متعلق به اوایل دوره وحی مدنی می‌داند که گاه نیز یهود آن را به کار می‌بردند. ولی عباراتی از قرآن که این تعبیر در آنها به کار رفته است متعلق به دوره مکی‌اند. قس ← همین اصطلاح در واژه‌های دخیل در قرآن مجید اثر آرتور جفری.

2. Cf. Norman Daniel, *Islam and the West, the Making of an Image*, Edinburgh, 1960, chapter 2.

نخستین گام به سوی برداشتی تعدیل یافته‌تر را **تامس کارلایل** برداشت. او این اندیشه را که یک مدعی بی حقیقت و کذاب، بنیان‌گذار یکی از بزرگ‌ترین ادیان جهان باشد، مُضحک و نا معقول می‌شمرد.^۱ محققان مختلف بعدی همین طرز تلقی را دنبال کردند و کوشیدند که صدق و اخلاص محمد [ص] را اثبات کنند، اما گاهی این کار را به قیمت انکار سلامت عقل او انجام می‌دادند. **گوستاو ویل** (Gustav Weil) در پی اثبات این ادعا بود که حضرت گرفتار صرع بوده است.^۲ **الویز اسپرنگر** (Aloys Sprenger) پا را از این هم فراتر گذاشت و ادعا کرد که حضرت علاوه بر آن بیماری، دچار بیماری غش و حمله (هیستری) هم بوده است.^۳ **ویلیام میور** (Sir William Muir)، از نو نغمه‌کهن ادعای پیامبرِ دروغین بودن حضرت را ساز کرد. تصویر و توصیفی که او از حضرت ارائه می‌کند از این قرار است که حضرت در ایام دعوت مکی، پیام‌آور و موعظه‌گری پاکدل و پاک اندیش بود، ولی چون به مدینه رفت، به طمع موفقیت دنیوی در دام شیطان افتاد.^۴ **مارگولیوت** (D.S. Margoliouth)، بی‌هیچ محابایی او را متهم می‌کند که عالماً و عامداً مردم را سردرگم کرده است. و اشاره می‌کند که در تاریخ معنویت، انسان‌هایی که قوای خارق العاده داشته‌اند، سر از شیادی در آورده‌اند.^۵

تئودور نولدکه، در عین حال که بر واقعیت و حقانیت الهام پیامبرانه حضرت محمد [ص] تأکید می‌کند، و احتمال بیماری صرع او را رد می‌کند، بر آن است که او دستخوش هیجانات و عواطف زورآوری بوده است که سرانجام او را به آن جا می‌رساند که باور کند که با غیب و الوهیت تماس دارد.^۶ محققان اخیر در مجموع نظر مساعد دارند، و معتقدند که حضرت محمد [ص] کاملاً صدیق بوده و با حسن نیت و ایمان صادق عمل کرده است. **فرانتس بوهل** (Frants Buhl) بر اهمیت تاریخی و تأثیرگذار نهضت دینی که او آغاز کرد تأکید نموده است.^۷ و **ریچارد بل** از خصلت عینی و عملی فعالیت او، حتی به عنوان پیامبر، سخن گفته است.^۸ **تور آندرائه** (Tor Andrae)، از نظرگاه روان‌شناختی تجربه حضرت را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که این تجربه راستین بوده است. همچنین بر آن بود که او برای

1. *On Heroes, Heroworship, and the Heroic in History*, various editions, Lecture II, 'The Hero as Prophet: Mahomet: Islam' (8 may 1840).

2. *Mohammed der Prophet*, Stuttgart, 1843; Cf. p. 174 above.

3. Cf. p. 174 above.

4. Cf. 174 above.

5. *Mohammed and the Rise of Islam*, London, 1905.

۶. *قسس* ۱، ص ۵۱، و بخش مناظر با آن در طبع اول.
۷. *دائرة المعارف اسلام*، طبع اول، مقاله محمد.

8. *Origin*, esp. 71-83.

روزگار و نسل خود پیام پیامبرانه [وحیانی] داشته است.^۱ از نظر مخالفان، به بعضی از احادیث بیشتر از گواهی خود قرآن توجه شده است. همچنین به این واقعیت که محمدی که ما می‌شناسیم، بر اساس همه شواهد و ظواهر جسماً و روحاً سالم بوده است، کم ارج نهاده‌اند. باور نکردنی است که فردی مصروع یا دچار هیستری، یا اسیر فشار و حملات هیجانات، بتواند رهبر لشکرکشی‌های نظامی، یا رهبر دوران‌دیش یک دولت - شهر و یک جامعه دینی روبه رشد باشد. حال آن که حضرت محمد [ص] همه این مسؤولیت‌ها را داشت. در این گونه مسائل علی‌الاصول مورخ باید عمدتاً بر قرآن تکیه کند، و حدیث را فقط تا آن جا که با نتایج قرآن پژوهی هماهنگ در می‌آید بپذیرد. قرآن با آن که بدون محابا تخطئه و سرزنش‌های مخالفان حضرت را ثبت و ضبط کرده است، هیچ چیزی در بر ندارد که بتواند مؤید احتمال بیمار بودن حضرت باشد. مخالفان در واقع می‌گفتند که او مجنون است، ولی مرادشان یا این بود که آنان می‌اندیشیدند که سلوک و رفتار او مجنونانه است، یا گفتار او را الهام جن می‌انگاشتند، چنان که در مورد کاهنان این اعتقاد وجود داشت. اگر آنان می‌توانستند به نشانه روشنی از بیماری در او اشاره کنند، بی‌شک چنین ادعایی به گوش ما می‌رسید. بنا بر این برداشت‌های [خصمانه یا جاهلانه] قرون وسطا باید کنار گذاشته شود، و حضرت محمد [ص] به عنوان شخصیتی شناخته شود که صادقانه و با صدق نیت و ایمان درست پیام‌هایی ابلاغ می‌کرده است که اعتقاد داشته از جانب خداوند به او رسیده است.

۲ توصیفات قرآنی از وحی و نبوت

یکی از آخرین و روشن‌ترین توصیفات از وحی در آیه ۹۷ سوره بقره است که می‌فرماید: جبرئیل آن [وحی] را به اذن الهی به قلب پیامبر [ص] نازل کرده است. این واقعیت که حضرت محمد [ص] و مسلمانان در دوره مدنی رسالت، این وصف و گزارش را پذیرفته‌اند، امری مسلم است. این نکته هم در حدیث به تواتر رسیده است که جبرئیل عامل یا رساننده و آورنده وحی بوده است. احادیث این امر را تا سر آغاز وحی و نبوت به عقب می‌برند و جبرئیل را با نخستین صلاهی نبوت و ندا به حضرت ربط و پیوند می‌دهند، و لذا در این جا شک محققان برانگیخته می‌شود، چرا که جبرئیل فقط دو بار در قرآن یاد شده است، و هر دو

1. *Mohammed, the Man and his Faith*, esp. 47-52.

مورد در وحی و سوره‌های مدنی است. به نظر می‌رسد که پیوند دادن جبرئیل با صلاهی نبوت و ندای نخستین، تعبیر و تفسیر بعدی امری بوده است که حضرت در آغاز آن را به نحو دیگری درک و دریافت کرده بود. گفتنی است که در آیه ۹۷ سوره بقره گفته نشده است که جبرئیل به هیأت مرئی و مشهود ظاهر شده است. و این نکته را نیز باید مسلم گرفت که وحی قرآنی ناشی از حالت کشف و شهود، یا [حتی] همراه با آن نبوده است. قرآن در موردی نقل می‌کند که حضرت کشف و شهود یافته است [سوره نجم، آیات ۱ تا ۱۲ و ۱۳ تا ۱۸]. از توجه به عبارات این آیات برمی‌آید که این کشف و شهود نسبت به خداوند رخ داده است؛ زیرا کلمه «عبد» بیانگر رابطه بنده با خداوند است، نه رابطه فرشته [با خداوند]. بعضی از مفسران مسلمان با این تفسیر موافق‌اند. در سوره تکویر، آیات ۱۵ تا ۲۵، این کشف و شهود، بار دیگر به [مواجهه با] فرشته ربط داده می‌شود. در آغاز مسلمانان چنین می‌انگاشتند که حضرت خود خداوند را دیده است، ولی بعداً پی بردند که این امر غیر ممکن است؛ و لذا نتیجه گرفتند که کشف و شهود راجع به رسول و فرستاده الهی یعنی جبرئیل است. به همین ترتیب تجربه دریافت وحی نیز چه بسا در آغاز رسالت و اوایل دوره رسالت و وحی مدنی، به نحو دیگر تعبیر و تفسیر می‌شده است. در هر حال این کشف و شهودها هرگونه تعبیر و تفسیر یا تبیین می‌شده است، اصل آن از نظر حضرت حقیقی و واقعی بوده است. این کشف و شهودها بی‌همتا و بدون تکرار بوده‌اند. و در قرآن اشاره‌ای به مورد دیگری نیست، مگر تا حدودی، به استثنای موردی که مربوط به رهسپاری حضرت و مسلمانان به حدیبیه بوده است [سوره فتح، آیه ۲۷]. آری در قرآن مواد و موارد بسیار کمی هست که فرضیه مورد نظر **تورآندرائه** را تأیید کند،^۱ که می‌گوید حضرت محمد [ص] واقعاً نداهایی می‌شنیده است؛ ولی این واقعیت که وحی هیأت لفظی داشته است، ممکن است مؤید این نظر باشد که نشان دهد حضرت به منشأ وحی شنیداری نزدیک‌تر بوده است تا دیداری. در آیه ۵۱ سوره شوری گفته شده است که دیدار و شنیدن صدای خداوند برای بندگان میسر نیست: «و هیچ بشری را نرسد که خداوند با او سخن گوید مگر از راه وحی، یا از پشت پرده‌ای؛ یا فرشته‌ای بفرستد و آنچه می‌خواهد به اذن خویش وحی کند که او بلند مرتبه فرزانه است».

پس باید دید مراد از «وحی» چیست؟ در عربی فعل «اوچی» و اسم «وچی» به عنوان در

1. *Mohammed*, 48f.

او در این جا به آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت (تحرک زبان) ۶ تا ۸ سوره اعلی اشاره دارد.

میان گذاردن پیام‌ها یا ابلاغات و حیانی که به پیامبر اکرم [ص] می‌شده است، جزو اصطلاحات کلام اسلامی در آمده است. بر طبق آیه ۹۷ سوره بقره، این امر به معنای فروخواندن کلمات قرآن بر حضرت توسط جبرئیل است. در قرآن کریم این کلمات معمولاً به عنوان این نوع ارتباط خاص به کار می‌رود، ولی منحصر و محدود به آن نیست. چند نمونه از کاربرد آنها در معنای عام‌تر وجود دارد. بدین سان کلمه «اوحی» در آیه ۱۱ سوره مریم، درباره زکریا، پس از آن که چند روز تکلم خود را از دست داده بوده است، به کار می‌رود و معنایش اشاره به مردم است که باید خداوند را تسبیح گویند. و نیز، چنان که در آیه ۱۱۲ سوره انعام آمده است، «شیاطین جن و انس» به یکدیگر سخنان آراسته ظاهر فریب وحی می‌کنند، یعنی پیام و الهام می‌دهند. فراگیرنده وحی از خداوند، همواره پیامبران نیستند، یا حتی همواره انسان‌ها نیستند. خداوند به زنبور عسل وحی می‌کند که در کوهستان‌ها و از درختان و پناهگاه‌هایی که انسان‌ها برپا می‌کنند، برای خود خانه‌هایی بگیرد [سوره نحل، آیه ۶۸]. در روز قیامت زمین بارهای نهفته‌اش را تخلیه خواهد کرد، زیرا پروردگارش به او وحی کرده است که چنین کند [سوره زلزله، آیات ۲-۵]. خداوند امر خاص هر یک از هفت آسمان را به آنها وحی کرده است [سوره فصلت، آیه ۱۲].

حتی هنگامی که فراگیرنده وحی، پیامبر است، آنچه در میان گذارده می‌شود، کلمات وحی نیست بلکه دستور رفتار یا سلوک خاصی است، یعنی چیزی که باید انجام داده شود، نه این که گفته شود. بدین سان به نوح [ع] وحی می‌شود که کشتی را بسازد، و او آن را زیر نظر خداوند و وحی او می‌سازد. [سوره هود، آیه ۳۶؛ سوره مؤمنون، آیه ۲۷]. به موسی [ع] وحی می‌شود که همراه با قومش شبانه رهسپار شود [سوره طه، آیه ۷۷؛ سوره شعراء، آیه ۵۲]، و با عصایش به آب دریا بزند [سوره شعراء، آیه ۶۳]، همچنین با عصایش به صخره بزند [سوره اعراف، آیه ۱۶۰]. به خود حضرت محمد [ص] وحی می‌شود که باید از آیین ابراهیم پیروی کند [سوره نحل، آیه ۱۲۳]. این وحی‌های عملی یا ناظر به عمل غالباً به صورت خطاب و امر بیان گردیده است.

مواردی هم هست که این بیان اشاره به نظر دارد تا عمل. فی المثل: «خدای شما خدای یگانه است» [سوره کهف، آیه ۱۰۰؛ سوره انبیاء، آیه ۱۰۸؛ سوره فصلت، آیه ۶]. در این موارد عبارت کوتاه است. مانند عبارتی که پس از تأمل یک موضوع به عنوان ماحصل و فحوای آن در ذهن انسان بازتاب می‌یابد. چند بخش [از قرآن] هم هست که به نظر می‌رسد منظور از آنها

ابلاغ معانی بلندی به پیامبر [ص] است. فی المثل در آیه ۱۰۲ سوره یوسف «انباء الغیب» ممکن است ناظر به کل داستان یوسف باشد.^۱ حتی در این بخش‌ها، مقصود اصلی، ابلاغ لفظی قصدها نیست. معنای اساسی این کلمه چنان که در قرآن به کار رفته است در میان گذاردن یک معنی به مدد القاء و الهام سریع است، یا به تعبیر دیگر با بارقه الهام. این برداشت با مثال‌هایی که در فرهنگ‌های لغت عرب (از جمله لسان العرب) آمده، موافق است، زیرا در آنها سرعت و شتاب بخشی از دلالت و معنای ضمنی ریشه کلمه وحی است.^۲

۳ مفهوم نقش رسالت

تحول شرایط زندگی حضرت محمد [ص] - یعنی تحول از موضع دعوت و موعظه در مکه، به سیاستمداری در مدینه و سپس حکومت بر بخش اعظم عربستان - بر نحوه زندگی او و تقسیم و تخصیص اوقاتش اثر گذارده بود. این تحولات در قرآن کریم انعکاس دارد؛ و در واقع عمدتاً قرآن بود که حضرت را از جنبه‌های جدید رسالتش آگاه کرد و به تحول و تکامل این نقش جهت داد.

در زبان انگلیسی و سایر زبان‌های اروپایی، سخن گفتن از حضرت محمد [ص]، به عنوان پیامبر (Prophet)، یا عناوینی مترادف با آن معمول است، اما وصفی که در قرآن کریم معمولاً به او نسبت داده می‌شود رسول است [در انگلیسی برابر با messenger، و گاه apostle]. همچنین این صفت در کلمه شهادت یا شهادتین به کار می‌رود: «اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً رسول الله». رسول قابل اطلاق به هر کسی است که حامل پیامی است. در آیه ۱۹ سوره تکویر، این کلمه به فرشته‌ای اطلاق می‌گردد که پیامی برای حضرت دارد (و این کلمه در این معنی بسیار مناسب است، زیرا معادل کلمه angle «فرشته» در زبان یونانی به معنای فرستاده یا رسول است). بر این نکته [در قرآن کریم] تأکید شده است که پیش از حضرت محمد [ص] سلسله بلندبالایی از رسولان وجود داشته‌اند، و لذا کار و بار او امر نوظهوری نیست [سوره احقاف، آیه ۹]. و به این حقیقت آشکار هم تصریح شده است که مدتی پیش از حضرت محمد [ص] پیامبری همچون او از طرف خداوند مأموریت به رسالت نیافته بوده

۱. همین عبارت در آیه ۴۴ سوره آل عمران، و ۴۹ سوره هود به کار رفته است.
 ۲. در این جا مؤلف (ریچارد بل) نظریه متفاوتی درباره وحی پیش می‌نهد. او بر آن است که صورت وحی، یعنی جامه لفظ پوشاندن به معانی، اثر طبع و ذهن و ضمیر حضرت محمد (ص) است، و معانی آن الهام الهی. این نظریه از نظر علمای اسلام و اعتقادات اسلامی و معتقدات عامه و خاصه مسلمانان پذیرفتنی نیست. و وحی مقدس قرآنی را که بین معنی و صورت آن از این نظر فرقی نیست، تا حد الهام عادی تنزل می‌دهد. بازنگرنده و بازنگارنده این کتاب (مونتگمری وات) هم کما بیش با این رأی و نظر موافقت دارد. لذا این بخش را در ترجمه فارسی نیابردیم. م

است، و او پس از فترتی در ارسال رُسل آمده است [سوره مائده، آیه ۱۹]. حضرت محمد [ص] پس از تجربه‌های اولیه‌اش از دریافت الهام یا وحی، حیران بود و نمی‌دانست که باید با آنها چه کند. در این مورد حکایتی در احادیث هست (اگر چه در قرآن اشاره‌ای به آن نیست) که او در این حیص و بیص از جانب ورقة بن نوفل تشویق و تشجیع شد که تجارب و حیانی خود را همانند انبیای سلف تلقی کند. ورقه پسر عموی خدیجه همسر پیامبر [ص] و مسیحی بود. در این مورد، چه بسا احادیث، کاملاً معتبر و قابل اعتماد نباشند، ولی این نکته قطعی از قرآن بر می‌آید که مسلمانان از دیرباز قائل به همانندی و همسانی بین تجارب و احوال حضرت محمد [ص] و تجارب و احوال پیامبران پیشین بوده‌اند. داستان‌های مربوط به اینان در قرآن کریم، نشان می‌دهد که حضرت محمد [ص] نیاکان و پیشینیان معنوی ممتازی دارد. در آیه ۴۸ سوره انعام آمده است که «مرسلین» (که هم‌معنای رسول و رسل است) «مبشّرین» و «منذرین» بوده‌اند. همچنین در آیه ۴۵ سوره احزاب گفته شده است که خود حضرت محمد [ص] هم «شاهد» و «مبشّر» و «نذیر» است. این معنی که وظیفه رسول انذار یا هشدار دادن به قوم خویش است، در بخش‌های اولیه قرآن کریم متواتر است. بعضی وقت‌ها مشتقات *انذار*، به نحو مطلق و بدون مفعول به کار رفته است، اگر چه می‌توان با توجه به سایر آیات و عبارات قرآنی، مفعول و موضوع آن را [به درستی] حدس زد. در آیه ۱۴ سوره لیل، مراد از آن «نار» (آتش جهنم) است؛ و در آیه ۴۰ سوره نبأ، مراد از آن عذاب اخروی است.^۱ همچنین آیاتی هست که در آن پیامبری به قوم خویش انذار یا هشدار می‌دهد که گرفتار بلای ناگهانی خواهند شد (چنان که در آیه ۲۱ سوره احقاف، هود به قوم خویش یعنی عاد چنین هشدار می‌دهد). گاه این نکته، به ویژه از سوی محققان اروپایی پذیرفته شده است که پیام‌های اولیه قرآن، عمدتاً هشدار به عذاب ناگهانی [این جهانی] یا اخروی است. این نظریه با نظری که بعضی از محققان مسلمان (ولی نه اکثریت) دارند موافق است، و آن این است که نخستین آیات نازل شده قرآنی آغاز سوره مدثر است، زیرا در آن سوره امر به انذار آمده است (قم فأنذر). از سوی دیگر [و بر خلاف این] مشاهده می‌شود که پیام مثبت‌تر سوره قریش - سپاسگزاری به درگاه خداوند و پرستش او - نیز به نخستین دوره‌های نزول وحی تعلق دارد. در این صورت اشتباه است که مضمون نخستین آیات را منحصر و محدود به انذار یا هشدار سازیم.

۱. قس ← بخش سوم از فصل هفتم.

کلمه «بشیر»، که درباره حضرت محمد [ص] هم به کار رفته است، به معنای آگاهاننده و مژده‌آور است. و چون با «نذیر» همراه گردد مراد تقابل آنهاست. «نذیر» به مردم خبر از مجازات و عذاب احتمالی می‌دهد، حال آن که «بشیر» از پاداش نیکوکاران آگاهشان می‌سازد. گاه به نظر می‌رسد که فعل «بشّر» به معنای «اعلام خیر خوب» است. و در عربی مسیحی، اسم «بشارة» برای خبر خوب و مژده به کار می‌رود. اما در قرآن کریم در چند مورد «بشّر» راجع به عذاب است.^۱ هر چند می‌توان آن را به معنای طنز و تهکم حمل بر «بشارت دادن» کرد، اما بهتر می‌نماید که آن را صرفاً «اعلام کردن» بگیریم. فرهنگ‌ها [ی عربی] این نکته را می‌رسانند که معنای این کلمه خبردادن از چیزی است که تغییر در «بشره» یا سیمای انسان پدید می‌آورد. و این امر بر اثر خبر خوب یا مژده دادن نظیر به دنیا آمدن فرزند رخ می‌دهد، ولی همچنین ممکن است که بر اثر خبر ناگوار هم پدید آید. در هر حال کلمه «بشیر» نشان می‌دهد که وظیفه حضرت محمد [ص] منحصر به انداز / هشدار نیست.

کلمه دیگری که درباره حضرت به کار می‌رود «مذکر» است که معنای عادی آن کسی است که به یاد می‌آورد، تذکر و پند می‌دهد، و به پیامی که او می‌آورد «تذکره» (پندآموز، موعظه) می‌گویند. این ریشه تحول معنایی بسیاری در عربی یافته است که امکان نمی‌دهد بتوان همه دلالات آن را در انگلیسی بیان کرد. هر چند نخستین صیغه این فعل، یعنی ذکر، معمولاً به remember (به یاد آوردن) یا mention (یاد کردن) ترجمه می‌شود، غالباً تأکید خاصی درباره به یاد آوردن چیزی که قبلاً معلوم بوده، سپس فراموش شده است، وجود ندارد. به نظر می‌رسد که فحوای اصلی در خاطر نگاه داشتن چیزی و در پیش گرفتن رهیافت و رفتار درست است. بدین ترتیب دومین صیغه این فعل، یعنی ذکر (که مذکر اسم فاعل آن است) به معنای خاطر نشان کردن چیزی به کسی است به شیوه‌ای که رفتار مناسب در پیش گیرد. و این ممکن است تقریباً به کلمه admonish، یا exhort انگلیسی ترجمه شود. در قرآن معنای آن بسیار نزدیک به «هشدار» است، چنان که در آیه ۴۵ سوره «ق» مشاهده می‌شود، که به حضرت محمد [ص] گفته شده است: «فذكر بالقرآن من يخاف وعيد». حتی کلمه ساده ذکر (به یاد داشتن به یاد آوردن) در آیه ۶۳ سوره اعراف، و آیه ۷ سوره حاقه (که می‌گوید ذکری از جانب پروردگارتان آمده است تا هشدارتان دهد)، فحوای هشدار دارد.

۱. آیه ۲۱ سوره آل عمران؛ ۱۳۸ سوره نساء؛ ۳ و ۳۴ سوره توبه / برائت؛ آیه ۷ سوره لقمان؛ آیه ۸ سوره جاثیه؛ آیه ۲۴ سوره انشقاق. این کاربرد را آرتور جفری در *واژه‌های دخیل در قرآن مجید* مورد بحث قرار نداده است.

نخستین وظیفه مُنذر این است که پیامی را به قومش برساند. ولی از آن جا که این هشدار ناظر به جهت یابی جدید کار و کردار کل جامعه است، می توان گفت که جنبه سیاسی هم دارد. چنین برمی آید که بعضی از مخالفان حضرت از رشد نفوذ سیاسی او بیمناک بوده اند. در آیه ۲۱ سوره غاشیه تأکید شده است که او «مذکر» (هشدار دهنده/پند دهنده) است، نه مصیطر (مسلط و قاهر)». در همین زمینه گفتنی است که در آیه ۱۸۸ سوره اعراف به حضرت محمد [ص] گفته می شود که این نکته را برای مخالفانش روشن کند که وظیفه او این است که برای اهل ایمان، بشیر و نذیر باشد، و او علم و اطلاعی از غیب (از جمله «آینده») ندارد که اگر داشت می توانست به سود خویش از آن استفاده کند. چنان که پیش تر گفته شد، تأکید می شود که محمد [ص] صرفاً و واقعاً مانند همه پیامبرانی که به نزد سایر اقوام فرستاده شده بودند، او هم «بشر» است و همچنین مانند آنان زن و فرزند دارد.^۱ این گونه سخنان برای آن بیان می شود تا یک سوء تفهّم را که در میان بعضی از مردم شایع بود، اصلاح کند، و آن این که تصور می کردند که پیامبر الهی باید موجودی فرشته وار یا شبه - الوهی باشد. بر عکس این تصور [پیامبر بشیر و] نذیر یک موجود انسانی عادی است، بدون قوای خاص، ولی کسی است که از سوی خداوند برگزیده شده تا این هشدار و انذار را انجام دهد [سوره غافر، آیه ۱۵].

کلمه عربی که برابر با Prophet انگلیسی است، نبی است که از آرامی یا عبری گرفته شده است.^۲ این کلمه از بشیر و نذیر بیشتر، ولی از رسول بسیار کمتر به کار رفته است. طبق زمان یابی نولدکه این کلمه نخست در دوره دوم وحی مکی پدیدار شده است، ولی طبق زمان یابی ریچارد بل همه نمونه ها مدنی هستند، غیر از احتمالاً آیه ۵۷ سوره اسراء. این امر ممکن است حاکی از این باشد که مسلمانان از طریق تماسشان با یهودیان مدینه با این کلمه آشنا شده اند. این را نیز باید افزود که نبی به هیچ یک از پیامبران متعلق به سنت عرب، نظیر هود [ع]، و صالح [ع] اطلاق نشده است، بلکه فقط به پیامبرانی که در عهد عتیق یا جدید یاد شده اند، گفته شده است (ادریس قابل تطبیق با عزرا یا اخنوخ عهد عتیق است).^۳ خود حضرت محمد [ص]

۱. ص ۲۵، متن پیشین؛ قس آیه ۱۰۹ سوره یوسف؛ آیه ۴۳ سوره نحل، و آیه ۷ سوره انبیاء. نیز درباره همسر ← آیه ۳۸ سوره رعد.

۲. Cf. Jeffery, *Foreign Vocabulary*; S. V.; also Josef Horowitz, *Koranische Untersuchungen*, Berlin, 1926, 47(pp. 44-54 of this work deal with 'die Koranische Prophetologie'.

۳. قس ← فهرست هایی که در آیه ۱۶۳ سوره نساء، و ۸۴ تا ۸۹ سوره انعام آمده است. ادریس در آیه ۵۶ سوره مریم «پیامبر» نامیده شده است؛ بعضی از محققان اروپایی از همسان انگاری ادریس با شخصیتی در افسانه یونانی ←

استثنائاً در قرآن، نبی نامیده شده است [از جمله در سوره احزاب، آیه ۱، ۶، ۷؛ سوره تحریم، آیه ۱] در آیه ۴۰ سوره احزاب، او «خاتم النبیین» نامیده شده، و این عبارت شاید در اصل به معنای تصدیق کننده پیامبران پیشین بوده است، اگر چه تعبیر و تفسیرهای دیگری نیز از آن به عمل آمده است. محققان مسلمان ادوار بعدی به تفصیل بحث کرده‌اند که آیا مقام نبی بالاتر است یا رسول؟ و آیا هر نبی باید رسول باشد، یا بالعکس؟ ولی این مسائل ربط ناچیزی با مطالعه و پژوهش خود قرآن دارد.^۱ در قرآن تفاوت بین این دو کلمه این است که نبی فقط به رجالی که متعلق به سنت یهودی - مسیحی اند اطلاق گردیده است، زیرا حضرت محمد [ص] ادامه دهنده و اصلاح کننده همان سنت تلقی می شود.

وظایف جدیدی که به عنوان نبی و رسول، پس از رفتن به مدینه، بر عهده حضرت محمد [ص] گذارده شده، در تعدادی از آیات و عبارات قرآنی انعکاس یافته است. مسؤلیت‌هایی که به عنوان رئیس گروه مهاجرین بر عهده او قرار گرفت، ممکن بود که به شیوه‌ای دنیوی یا غیر دینی تعبیر و تفسیر شود. صریح‌ترین بیان در آیه ۱۰۵ سوره نساء است (که بل آن را نازل شده با فاصله کمی از غزوه احد می داند): «ما کتاب آسمانی را به راستی و درستی بر تو نازل کردیم تا [بر مبنای آن و] به مدد آنچه خداوند به تو باز نموده است، بین مردم داوری کنی، و مدافع خیانت پیشگان مباش». به همین ترتیب در آیه ۴۲ سوره مائده (که شاید کمی پیش تر از آیه قبلی نازل شده است)، به حضرت محمد [ص] گفته شده است که اگر یهودیان برای داوری در مسأله‌ای به او رجوع کردند، و او برای آن داوری موافقت دارد، «باید دادگرانه بین آنان داوری کند». آیه بعدی [= ۴۳ سوره مائده] که به کنار نهادن تورات از سوی یهودیان اشاره دارد، چه بسا این معنی را می دهد که داوری مورد درخواست آنان، بر مبنای کتاب آسمانی بوده است. در پرتو این آیات، دو عبارت دیگر [یعنی آیه ۸۹ سوره انعام، و ۷۹ سوره آل عمران] که در آنها سخن از مردانی است که کتاب و حکم و نبوت به آنان داده شده است، احتمالاً باید به همان شیوه تفسیر شوند. حکم از ریشه «فاحکم» (داوری کن) در آیه ۴۲

→

(قس ← مقاله «ادریس»، اثر ا. ژ. ونسینک در *دائرة المعارف اسلام*، طبع اول: هاروویتس، ۸۸). حال آن که مسلمانان او را با اختوخ کتاب مقدس یکسان می انگارند، و این نظر بعداً توسط ا. ژ. ونسینک نیز پذیرفته شده است (*اعتقادات / اعتقادنامه اسلامی*، کمبریج، ۱۹۳۲، ص ۲۰۴)؛ سی. سی. توری C. C. Torrey بر آن است که کلمه ادریس، صورت محرف کلمه اسدراس Esdras یا عزرا است (← *مبانی یهودی اسلام*، نیویورک ۱۹۳۳، ص ۷۲). قس ← *واژه‌های دخیل در قرآن مجید*، همین ماده.

۱. قس ← ونسینک، *اعتقادنامه اسلامی*، ص ۲۰۳ به بعد؛ همچنین *دائرة المعارف اسلامی*، طبع اول، مقالات «نبی» (جی. هاروویتس)، «رسول» (ونسینک)، و کتاب زیر:

Wensink, 'Muhammed und die propheten', *Acta Orientalia*, ii (1924), 168-98.

سوره مائده است، و معادل آن در انگلیسی judgement و Jurisdiction است. همچنین آیه ۱۵۱ سوره بقره، که می‌فرماید: «کما ارسلنا فیکم رسولاً منکم یتلوا علیکم آیاتنا ویزکیکم و یعلمکم الكتاب والحکمة...» کلمه آخر (حکمت) معمولاً به معنای «فرزانگی» است، و کلمه‌ای دخیل شمرده می‌شود.^۱ ولی این ظن نیز می‌رود که تحت تأثیر ریشه [حکم] عربی نیز قرار گرفته باشد.

عبارت قرآنی جالب توجه دیگر آیه ۵۹ سوره نساء است که به مؤمنان گفته شده است که از خداوند و رسول او اطاعت کنند و مسائل مورد بحث و تنازع را برای حل به [کتاب] خداوند و پیامبر عرضه بدارند.^۲ رد یا عرضه مسائل به خداوند و پیامبر احتمالاً به معنای این است که رسول الله [ص] حکم الهی را بر مبنای متن و حیانی شرح دهد. این نیز محتمل است که اطاعت از خداوند و رسول او به معنای اطاعت مستقیم از پیامبر نیست، بلکه فقط اطاعت از او تا آن جاست که او آورنده پیام و حیانی است، که در نهایت عمدتاً به معنای اطاعت در برابر وحی و پیام و حیانی خواهد بود. اگر مردم نافرمانی کنند سپس توبه و استغفار کنند، این پیامبر است که برای آنان طلب استغفار می‌کند. [سوره نساء، آیه ۶۴]. این نکته اخیر را شاید مربوط به جهان آخرت باید دانست، زیرا تصویری که معمولاً قرآن ارائه می‌کند ناظر به زمانی است که در آخرت و قیامت بین مردم داوری می‌شود، و پیامبر هر قوم برای شهادت دادن بر آنان حاضر است (شاید بدین معنی که شهادت دهد که پیام الهی را درست به آنان رسانده است).^۳

به یک معنی در قرآن تحول هست، اما به واقع تغییر نیست. جنبه‌های جدید از همان آغاز در مفهوم نذیر وجود دارد. تغییر در اوضاع و احوال حضرت محمد [ص] و مسلمانان بود که صراحت یابی این جنبه‌ها را ایجاب کرد. بنا بر این روند تحول نباید به منزله نمایش گسستگی در قرآن تلقی شود، بلکه انطباق یابی تعالیم اساسی آن بر وفق آراء و اندیشه‌های متحول و نیازهای متحول مسلمانان.

۱. قس ← واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ذیل همین ماده.
۲. قس آیه ۱۰ سوره شوری، و آیه ۴۸ سوره نور نیز ← حکومت / قانون اساسی مدینه در محمد در مدینه، ص ۲۲۳، همچنین: اندیشه سیاسی اسلامی نوشته وات (ادینبورگ، ۱۹۶۸، ص ۱۳۲)؛ همچنین محمد در مدینه، ص ۲۳۰.
۳. قس آیه ۴۱ سوره نساء؛ آیه ۸۹ سوره نحل؛ آیه ۴۷ سوره یونس؛ «و هر امتی پیامبری دارد؛ و چون پیامبرشان بیاید در میان آنان دادگرانه داوری شود و بر آنان ستم نرود»، می‌تواند آخرت اندیشانه فهمیده شود (برخلاف نظری که در کتاب مدینه، ص ۲۲۹ ابراز شده است. نیز قس ← رودی پارت، نقد و بررسی کتاب مدینه در نشریه Der Islam، شماره ۳۵، ۱۹۵۷).

۴ ثبت و کتابت قرآن مجید

محتمل به نظر می‌رسد که یک چند، و شاید چند سال، حضرت محمد[ص] و مسلمانان عبارات و حیانی نازل شده بر حضرت را فقط در حافظه نگه می‌داشتند. در جامعه‌ای که عمدتاً شفاهی بود، این کار، عملکردی متعارف بود. عرب‌ها با شعر عربی پیش از اسلام هم همین معامله را می‌کردند. همچنین محتمل است که اغلب بخش‌های قرآن، در طی حیات حضرت، به صورت مکتوب درآمده بوده باشد. مسائل ذی ربط با این امر، از آنچه در بادی نظر، به نظر می‌آید بسیار پیچیده‌تر است. همین است که مدافعان حریم اسلام در برابر معارضه جویی‌های مسیحیان و دیگران که از آنان می‌خواستند که در زندگی حضرت از معجزه‌های سراغ دهند که مؤید مدعای رسالت او باشد، می‌گفتند معجزه حضرت خود قرآن است. این سخن در خود قرآن ریشه دارد، یعنی در آن جا که از کافران، به صورت تحدی خواسته می‌شود که سوره یا سوره‌هایی همانند قرآن بیاورند [یونس، ۳۸؛ هود، ۱۳؛ قصص، ۴۹]؛ ولی مدافعان پا را از این حد فراتر می‌گذاشتند و آیات مختلف قرآن را به نحوی تعبیر و تفسیر می‌کردند که حاکی از جنبه معجزه آسایی قرآن باشد. یکی از عمده‌ترین نکته‌هایی که در این باره مطرح کردند، تمسک به این امر بود که حضرت محمد[ص] نه می‌توانست بخواند، و نه بنویسد.

در برداشت آیه ۴ سوره علق (الذی علّم بالقلم) نیز چه بسا همین استنباط در تفسیر مفسران و محققان مسلمان مشهود است. محققان اروپایی تا حدودی بر مبنای این تعبیر و تفسیر، یک چند بر آن بودند که در روزگار حضرت محمد[ص]، کتابت به تازگی به عربستان راه یافته بود، و فقط عده معدودی از آن علم و اطلاع داشتند، و این امر، امری معجزه آسا تلقی می‌شد. و با آن که بسیاری از مردمان ساده آن را چیزی جادویی و ماوراء الطبیعی می‌شمردند، امروزه این نکته معلوم شده است که راه یافتن کتابت به آن محیط، امری تازه و نوظهور نبوده است. معنای تحت اللفظی آن آیه و آیه بعدی در سوره علق این است: «کسی که با قلم آموزش داد، به انسان چیزی را که نمی‌دانست آموخت». و این عبارت را می‌توان این گونه تفسیر کرد که «او به انسان از طریق قلم (یعنی به مدد کتاب) آنچه را که به صورتی دیگر نمی‌دانست، آموزش داد». یعنی در ابتدا به وحی کتب آسمانی پیشین اشاره دارد. حتی با این تعبیر و تفسیر، کتابت چیزی است که نوظهور و محیر العقول تلقی می‌گردد.

هر چند مردم عادی در مکه در جست و جوی کتابت بودند، ولی شواهد باستان‌شناختی

نشان می‌دهد که بعضی صور کتابت، از قرن‌ها پیش در عربستان شناخته شده بوده است.^۱ کتیبه‌هایی به زبان عربستان جنوبی هست که تاریخ آنها به بسی پیش از عصر مسیحیت می‌رسد. کتیبه‌هایی که به الفبای نبطی، لحيانی و ثمودی در شمال غرب عربستان پیدا شده، به قرن‌ها پیش از ظهور حضرت محمد [ص] تعلق دارد. کهن‌ترین نمونه خط و زبان عربی سه فقره مخططات (graffiti) بر دیوار معبدی در سوریه است که تاریخ آنها به حدود ۳۰۰ میلادی می‌رسد. حال آن که چهار کتیبه مسیحی که پیدا شده است متعلق به قرن ششم میلادی است. با این که این شواهد اندک است، ولی این استنباط موجه است که بگوئیم آن جا که کتیبه نویسی بر سنگ و فلز معمول بوده، نگارش بر روی مواد مناسب‌تر هم معمول و شناخته بوده است. هنگامی که این نوشته‌های گوناگون با یکدیگر مقایسه می‌شوند، روشن می‌گردد که صور کتابت تکامل یافته و گرایش به صورت تحریری دارد که برای کاربرد کتیبه نگاری کمتر مناسب است. هیچ‌گونه کتیبه‌ای که کهن بودنش مسلم باشد، هنوز در نزدیکی مکه و مدینه پیدا نشده است. مکه در هر حال یک شهر تجاری بود، که حیات و موجودیتش وابسته به تجارت بود، و با مناطقی که در آن جا کتابت معمول بود، ارتباط منظم داشت. تاجران مکه می‌بایست سابقه‌ای از معاملاتشان نگه داشته باشند، و می‌توان استنباط کرد که کتابت در آن جا کاملاً شناخته شده بود. شواهد غیر مستقیمی از قرآن مجید این امر را تأیید می‌کند. از جمله این که صور خیال یعنی تشبیهات و استعارات قرآنی حاکی از زمینه و فضای بازرگانی است،^۲ و این مستلزم نگاهداری محاسبات به صورت کتبی است. روز داوری یا قیامت، روز حساب است، یعنی روزی که کارنامه‌ها گشوده می‌شود، و به هر کس حساب عملش را نشان می‌دهند، یا نامه عملش را می‌دهند که بخواند. فرشتگان اعمال انسان را می‌نویسند، و هر چیز و همه چیز در کتابی [لوح محفوظ؟] ثبت است. حتی اگر بعضی از این استعارات قبلاً توسط مسیحیان به کار رفته باشد، اگر در محیط مکه مفهوم واقع نمی‌شد، در قرآن مجید به کار نمی‌رفت. حکم قرآنی که دین [= وام] را باید ثبت کرد [سوره بقره، آیه ۲۸۲] نشان می‌دهد که حتی در مدینه (که محل وحی و نزول این سوره و آیه است) یافتن کسانی که قادر به کتابت بوده باشند، دشوار نبوده است. در حدیث نبوی آمده است که بعضی از کفار مکه که در غزوه بدر اسیر شده بودند، خود را با آموختن کتابت به مردم مدینه، بازخرید و آزاد می‌ساختند.

۱. دائرة المعارف اسلام، ویرایش دوم، مقاله «عربی».
 ۲. قس ← صفحه ۴ مقاله پیشگفته.

این گزارش مقبول همگان و مندرج در بسیاری منابع است که نخستین جمع و تدوین قرآن به دست زیدبن ثابت در عهد خلافت ابوبکر (۶۳۲-۶۳۴م) انجام گرفته است، و بر وفق آن، قرآن نه فقط از «حافظه رجال»، بلکه همچنین از روی قطعاتی از پوست یا پاپیروس، سنگ‌های مسطح، برگ‌های درخت خرما، استخوان‌های کتف و دنده حیوانات، قطعات چرم و چوب گردآوری شده است. این گزارش احتمالاً موثق نیست. قطع نظر از دشواری کلی درباره تاریخ آن (که در فصل بعدی به تفصیل به آن می‌پردازیم)، محتمل است که این گزارش توسط کسانی شایع شده باشد که خواسته‌اند فقر نسبی حضرت محمد [ص] و اصحاب او را با تجمل مادی امویان و اوایل عهد عباسیان، به شیوه‌ای برجسته تقابل و تضاد دهند. شک نیست که اشیاء یاد شده گاه‌گاه در مکه و مدینه برای کتابت به کار می‌رفته است - چنان‌که اغلب آنها تا همین اواخر توسط مسلمانان در شرق آفریقا به کار گرفته می‌شده است - ولی دلیلی ندارد که چرا نباید پاپیروس در مکه رواج عادی داشته باشد. پاپیروس در آن روزگار در جهان یونانی - رومی، بر پوست که از دباغی حیوانات به عمل می‌آمده، و بادوام‌تر و دارای سطح نگارشی بهتر بوده، رجحان داشته است. واژه رَق در آیه سوم سوره طور احتمالاً به پوست اشاره دارد، به ویژه به شریعت مکتوب یهود در منطقه سینا. شاید تورات در آن روزگار بر روی پوست نوشته شده بوده است. در هر حال پاپیروس، همچنان تولید می‌شده و عمدتاً برای مقاصد بازرگانی و مکاتبات شخصی به کار می‌رفته است و آن را در صفحات مستطیل و به اندازه متوسط می‌ساخته‌اند. در روزگاران پیش از آن، طومارهای کتاب نویسی از به هم وصل کردن تعدادی از این گونه صفحات تولید می‌شده است. سپس طومارهای طولانی از رواج افتاده، ولی هنوز تا حدود معینی تعدادی از صفحات را به هم وصل کرده یا تا می‌زده‌اند که به هیأت کتاب درآید. احتمالاً این ماده است که در قرآن به آن قرطاس گفته شده است [سوره انعام ۷، ۹۱]. زیرا این کلمه از کلمه یونانی کارتیس (chartēs) گرفته شده است، که معنایش ورق یا صفحه پاپیروس است. از آن جا که این وام‌گیری خیلی کهن است، و احتمالاً مستقیماً از یونانی گرفته نشده است، و عقلاً می‌توان قبول کرد که تحول معنایی به خود دیده باشد، باز این احتمال منتفی است، چرا که این کلمه در عهد خلفا هم معنای پاپیروس داشته است.^۱ آیه ۹۱ سوره انعام در این صورت ممکن است به این معنی باشد که

1. Cf. Frants Buhl, *Das Leben Muhammeds*, Leipzig, 1930, 55

این کتاب در صفحات ۵۲-۵۶ درباره گسترش خط و کتابت در عربستان بحث کرده است.

یهودیان برای نوشتن بخش‌های مختلف تورات از پایروس استفاده می‌کرده‌اند، حال آن که آیه ۷ سوره انعام دلالت بر امکان و احتمال تدوین کتابی از پایروس دارد. و این آن نوع کتابی است که قرآن در اشاره به این که کتابی بر حضرت محمد [ص] نازل شده است، از آن سخن می‌گوید. [فی المثل در آیه ۹۲ سوره انعام]. ما راهی برای این که در یابیم **صُحُف** دلالت بر چه ماده‌ای دارد، نداریم. این کلمه چندبار در قرآن، و معمولاً در ارتباط با وحی به طور کلی به کار رفته است [سوره طه، آیه ۱۳۳؛ سوره عبس، آیه ۱۳؛ سوره بینه، آیه ۲]، یا در ارتباط با وحی به حضرت ابراهیم [ع] و موسی [ع]، [سوره نجم، آیه ۳۶ به بعد، سوره اعلی، آیات ۱۸ و ۱۹]. در آیه دهم از سوره تکویر، و احتمالاً همچنین آیه ۵۲ از سوره مدثر، اشاره به نامه عمل یا کارنامه انسان دارد. این لغت منشأ عربی جنوبی دارد، ولی در شعر عربی عصر جاهلی پیش از حضرت محمد [ص] هم آمده است. صیغه مفرد آن یعنی **صحیفه** شاید دلالت بر صفحه‌ای از ماده نوشتنی داشته باشد، ولی تخصیص ندارد و تعیین نمی‌کند که متشکل از چیست. صیغه جمع یعنی **صُحُف** را می‌توان عرفاً به معنای صفحات جدا از هم (تدوین نشده و بدون شیرازه) گرفت، ولی ممکن است که **صُحُف** موسی و ابراهیم که در قرآن از آنها یاد شده، دلالت بر چیزی داشته باشد که ماهیت کتابی داشته باشد. این که نخستین شنوندگان آن، این کلمه را بر چه چیزی حمل می‌کردند، منوط به این است که در طی عملکرد حضرت محمد [ص] یا دیگران، با چه چیزی آشنایی داشته‌اند.

در پرتو این آشنایی با کتابت و نوشت افزارها در مکه و جاهای دیگر، می‌توانیم به این سؤال روی آوریم که آیا خود حضرت محمد [ص] می‌توانست بخواند و بنویسد یا خیر؟ برای مسلمانان این امر به صورت یک امر اعتقادی درآمده است که بگویند حضرت نه خواندن می‌دانست، و نه نوشتن. زیرا اخلال به اعجاز قرآن می‌رساند که می‌باید توسط کسی که کاملاً امی بوده، عرضه شده باشد. اعتقاد مسلمانان صدر اول در این باب، چندان راسخ نبود، ولی در مجموع همین نکته از آن برمی‌آمد. یکی از براهین و احتجاجات اصلی، اطلاق صفت **أُمّی** به حضرت محمد [ص] در آیات ۱۵۷ سوره اعراف، و ۱۵۸ سوره انعام است. معنای این کلمه برابر با «بی‌سواد» است، چنان که می‌توان به کاربرد مشابهی از آن در آیه ۷۸ سوره بقره اشاره کرد که می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ الْأَمَانِيَّ وَأَنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (و از آنان بی‌سوادانی هستند که کتاب آسمانی [تورات] را جز طوطی وار [و لقلقه زبان] نمی‌دانند و جز پندار نمی‌بافند). و احتجاج می‌کنند که آنان از آن جهت کتاب آسمانی را

جز طوطی وار نمی دانسته اند که نمی توانسته اند بخوانند و بنویسند. اگر این آیه دقیق خوانده شود، یعنی سبق ذهنی درباره آن وجود نداشته باشد، طبیعی ترین معنایی که از آن برمی آید این است که آنان قومی بدون کتاب [آسمانی] بوده اند. این معنی و استنباط با موارد دیگری که جمع همین کلمه در قرآن کریم آمده است [یعنی آیه بیستم و هفتاد و پنجم سوره آل عمران، و آیه ۲ سوره جمعه] در دو مورد اول امیون مربوط به یهودیان ولی جدا از آنان است، حال آن که در آیه آخر از رسولی سخن گفته می شود که «در میان امیین و از آنهاست». همه این حقایق نشان می دهد که قطعاً امی یعنی غیر یهودی و متخذ از عبارت عبری *اموت هائولام* یعنی مردم جهان است. کاربرد این کلمه نزد عرب ها نیز ممکن است کمابیش فحوای وابسته به «امت» داشته باشد، و همچنین به معنای بومی، یعنی متعلق به جامعه عرب. و این معنای راست و درست رسول امی در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف است. رسول امی پیامبر غیر یهود و بومی عربی است که به جانب عرب ها فرستاده شده و از میان خود آنها برخاسته است. بدین سان در این بحثی نیست که حضرت محمد [ص] کاملاً امی یا بی سواد بوده است، اگر بحثی هست در این است که آیا از کتب مقدس یهودی و مسیحی علم و اطلاع داشته است یا خیر.

آیه دیگری که از آن می توان استنباط کرد که او نمی توانسته است بنویسد، آیه ۴۸ سوره عنکبوت است. جورج سیل به پیروی از مفسران مسلمان آن را چنین ترجمه کرده است: «تو نمی توانستی هیچ کتابی پیش از این بخوانی، و نیز نمی توانستی با دست راست بنویسی»، ولی ترجمه دقیق تر این آیه از این قرار است: «تو از این پیش، هیچ کتابی را تلاوت نمی کردی، همچنین هیچ گونه کتابی به دست راست خویش نمی نوشتی». فعل *تلی* که در این جا به کار رفته است، مانند فعل *قرأ* که قرآن از آن گرفته شده است، هم معنای خواندن می دهد، و هم تلاوت و ترتیل. و بر وفق آنچه از اوضاع و احوال روزگار حضرت محمد [ص] می دانیم، ترجمه این فعل به *recite* (تلاوت / ترتیل) مناسب تر است. آیه به سادگی بر آن است که او خواننده یا نویسنده کتب مقدس یا آسمانی پیشین (یعنی کاهن یا کاتب) نبوده است. قسمت آخر آیه مؤید این معنی است، زیرا می گوید: «که در این صورت باطل اندیشان شک و شبهه پیش می آوردند»؛ یعنی در این شک و شبهه حق داشتند و موجه بودند که حضرت صرفاً تکرار کننده چیزی است که از آن کتب مقدس آموخته است. و در این جا چیزی نیست که قاطعانه حکایت داشته باشد که حضرت محمد [ص] علم و اطلاعی از خواندن و نوشتن نداشته است.

شواهدی که از سنت بر می آید هم جامع و نتیجه بخش است. در داستان مربوط به برانگیخته شدن حضرت به نبوت، وقتی که فرشته [جبرئیل] به او گفت: بخوان (اقرأ)، در پاسخ گفت: ماقرأ؟ که دارای دو معنی است: الف) من نمی توانم بخوانم. ب) چه چیز را بخوانم؟ این علی الظاهر نخستین روایت این حدیث است.^۱ آن دسته از محققان که می خواهند جنبه معجزه آسای قرآن را تأکید کنند، طبعاً نخستین وجه یا تفسیر را می پذیرند؛ و صورت های دیگری هم از این حدیث هست که می گوید: ماانا بقاری؛ و این فقط این معنی را دارد که من خواننده یا تلاوت کننده نیستم. از سوی دیگر روایت های دیگری از این حدیث هست که به این صورت است: ماذا اقرأ؟ یعنی چه چیز را بخوانم؟ احتمال این هست که همین صورت درست و صورت اصلی باشد، لذا هیچ شاهد قاطعی وجود ندارد که حضرت محمد [ص] قادر به خواندن و نوشتن نبوده است.

حتی اگر اصالت کلی این حدیث پذیرفته شود، قدرت اثبات این نکته را ندارد که حضرت محمد [ص] قادر به نوشتن بوده است. غالباً وقتی گفته می شود حضرت چیزی نوشت، فقط معنایش این است که برای نوشتن یک پیام [یا نامه] که باید ارسال شود، رهنمودهایی داده است. چرا که همگان می دانند که حضرت لا اقل در سال های آخر عمر، کاتبانی در استخدام و خدمت خود داشته است. در بعضی روایات مربوط به صلح حدیبیه در سال ۶۲۸م [۶ هـ. ق] گفته شده است که ایشان [صلحنامه را] به دست خود نوشته اند. هیأت نمایندگی مکیان به عبارت «محمد رسول الله» که در آغاز صلحنامه نوشته شده بود، اعتراض کردند، و حضرت به علی [ع] که نویسنده صلحنامه بود فرمود به جای آن بنویسد «محمد بن عبدالله». و چون علی [ع] امتناع کرد، حضرت سند را گرفت و عنوان آن را پاک کرد، و طبق گفته بعضی منابع خودش عبارت جدید را به جای آن نوشت. کل مسأله امتناع علی [ع] ممکن است اختراع هوادارانش برای حاصل کردن یک فایده و مصلحت سیاسی باشد. اعتراض به آن عنوان انداختن آن شاید به نحو غیر مستقیم با تصریح آیه ۲۹ سوره فتح که می گوید: «محمد رسول الله»، تأیید شود. ولی بعضی روایات بر آن است که اعتراض پیش از نوشتن آن عنوان انجام گرفت، و هیچ چیزی در عهدنامه تغییر نیافت.^۲ بدین سان در این جا هم شاهد مؤید قدرت کتابت حضرت محمد [ص] ضعیف است.

۱. نگاه کنید به NS، ۲، صفحات ۱۱-۱۴، که ارجاعات معضل دارد.
 ۲. قس ← ارتور جفری، واژه های دخیل در قرآن مجید، ذیل همین ماده.

یک احتجاج قوی تر، ولو غیر مستقیم تر، از داستان اعزام هیأتی از مسلمانان به نخله، در حدود دو ماه پیش از جنگ بدر برمی آید. هیأت‌های پیشین از آن روی ناموفق درآمده بودند که بعضی از مردم مدینه اطلاعاتی به دشمنان حضرت رسانده بودند. بنا بر این رئیس این هیأت که به نخله گسیل شد، فرمان‌هایی مکتوب و سر به مهر - یعنی نامه‌ای شامل راهنمایی - دریافت داشته بود که می‌بایست وقتی که مسافت دو روزه‌ای از مدینه فاصله گرفتند، خوانده شود.^۱ معلوم و قطعی نیست که در این مرحله آغازین از کار و بار رسالت، حضرت کاتبانی در خدمت داشته بوده باشد، و در هر حال نیاز به کاتب از این قرار بود که در نوشتن نامه فقط باید به کسی که دارای وفاداری و فطانت و رازداری بسیار بود و ثوق می‌کردند. و لذا بعید نیست که حضرت نامه را به دست خود نوشته باشد.

باری در عین حال که هیچ دلیل متقاعد کننده‌ای وجود ندارد که ثابت کند حضرت محمد [ص] قادر به کتابت بوده است، ولی منطقیاً غیر محتمل نیست که چنین قدرتی داشته بوده باشد. چه بسیار امکان داشت که این صنعت را در خود مکه آموخته باشد؛ چرا که او در جوانی کسب و کار مربوط به تجارت از جانب خدیجه را اداره می‌کرد، و احتمال دارد که می‌توانسته است پیش خود حساب و کتاب این کار را نگه دارد. در آیه ۵ سوره فرقان از قول مشرکان مکه گفته شده است که: «و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که برای خود نسخه برداشته است، و آن بامداد و شامگاه بر او خوانده می‌شود». در این آیه **فهی تملی علیه** تعبیر شده است، یعنی بر او خوانده یا دقیق تر بر او املاء می‌شود، و این تعبیر لا اقل نشان می‌دهد که او با نوعی نوشت افزار سر و کار داشته است. یک قرینه‌اش هم این است که در آیه بعد این احتمال به صراحت رد نمی‌شود. از سوی دیگر در آیه ۱۰۹ سوره کهف می‌فرماید: «بگو اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگرم مرکب باشد، بی شک آن دریا، پیش از به پایان رسیدن کلمات پروردگرم به پایان می‌رسد، ولو آن که مددی همانند آن به میان آوریم». و در آیه ۲۷ سوره لقمان می‌فرماید: «و اگر آنچه درخت در زمین هست، قلم شود، و دریا [چون مرکب باشد] سپس هفت دریا به آن مدد برساند، کلمات الهی به پایان نرسد، که خداوند پیروزمند فرزانه است».

اکنون می‌توان به این مسأله پاسخ داد که آیا حضرت محمد [ص] می‌توانسته است بخواند و بنویسد؟ در مجموع محتمل به نظر می‌رسد که او می‌توانسته است به اندازه یک بازرگان

1. Cf. A. Mingana, *Woodbrooke Studies*, Cambridge, 1928, ii, 21.

متوسط الحال مکی بخواند و بنویسد. از سوی دیگر از ملاحظه کلی صورت قصه‌های کتاب مقدس که در قرآن مجید هم آمده است، و از آن جا که امی به معنای کسی است که کتاب‌های آسمانی پیشین را نمی‌شناسد، می‌توان به قطع و یقین استنباط کرد که حضرت محمد [ص] هرگز کتاب مقدس را نخوانده بوده، یا حتی آن را بر او یا برای او هم نخوانده بوده‌اند [قس: آیه ۷۸ سوره بقره]. این نتیجه گیری‌ها علی‌الظاهر متناقض با آن نظر نیست که قائل به جنبه اعجاز آمیز برای قرآن مجید است. نکته دیگری نیز شایان ذکر است. بعضی از آموزشگران بر آنند که یک فرد ممکن است بی‌سواد و در عین حال فرهیخته، و دیگری با سواد و در عین حال نافرهیخته باشد؛ فرد نخست ممکن است گنجینه سرشاری از دانش و بینش فرهنگی داشته باشد، و دومی ممکن است در طی روند آموختن قرائت خزعبلات همه اینها را از دست داده باشد. روشن است که حضرت محمد [ص] چه با سواد بوده باشد، چه بی‌سواد، بر وفق معیار اهل مکه در روزگار خود یک فرد فرهیخته بوده است. و در هر دفاعیه نگاری امروزی در باره جنبه اعجاز آمیز قرآن مجید، این نکته را باید ملحوظ داشت.

این نکته در ملاحظه مسأله منابع [اقتباس و الهام] حضرت هم ذی ربط است (که شرحش در بخش دوم از فصل یازدهم کتاب حاضر خواهد آمد).

حال باید به وضعیت قرآن در هنگام وفات حضرت توجه کرد. علی‌الاصول آیات و عبارات و حیانی در حافظه حضرت محمد [ص] و اصحاب او محفوظ مانده بود، و پس از درگذشت حضرت، دل‌ها یعنی حافظه مردم، همچنان مخزن حفظ و نگاهداشت قرآن و اجزای آن بود. از آن جا که قرآن جمع و تدوین نشده بود، هیچ کس نمی‌توانست قرآن را به عنوان یک کل به هم پیوسته [به هیأتی که بعدها به خود گرفت] از برداشته باشد، هرچند عده معدودی می‌بایست اغلب اجزای آن را از حفظ داشته باشند. همچنین معلوم و مسلم است که بخش‌هایی از قرآن ثبت و ضبط شده بود. در داستان ایمان آوردن عمر بن خطاب، گفته‌اند که سببش این بود که او خواهرش و شوهر او را که مسلمان شده بودند، در حالتی دید که دوستی سوره طه (سوره بیستم قرآن) را از روی صحیفه‌ای برای آنان می‌خواند. (ظاهراً از روی صفحه‌ای از پوست / قرطاس یا پاپیروس)؛ عمر خواست که آن را ببیند، و گفته‌اند که او قادر بود که آن را برای خودش بخواند.^۱ این داستان اگر موثق باشد (به هیچ وجه قطعی و یقینی نیست) نشان می‌دهد که بخشی از وحی در اواسط دوره نزول مکی قرآن، نوشته

۱. قس ← واژه‌های دخیل، ذیل همین ماده.

شده بوده است.

پس از آن که حضرت محمد[ص] به مدینه رفت، مسأله استخدام کردن کاتبان مسأله‌ای مسلم و مستند است. از جمله کسانی که در کتابت وحی قرآنی دست داشتند، عثمان، معاویه، اُبی بن کعب، زید بن ثابت و عبدالله بن ابی سرح را می‌توان نام برد.^۱ داستان غریبی درباره فرد اخیر گفته شده است، به این شرح که در زمانی که حضرت به او عبارت آغاز آیه ۱۲ از سوره مؤمنون را املا می‌کرد، او از توصیف خلقت انسان شگفت زده شد، و چون حضرت پس از عبارت «ثم انشأناه خلقاً آخر» (آن گاه او را به صورت آفرینشی دیگر پدید آوردیم) اندکی مکث کرد، او (ابن ابی سرح) بی اختیار فریاد زد: «فتبارك الله احسن الخالقين»، و حضرت آن را به عنوان دنباله وحی پذیرفت، و به او گفت که همان را در دنبال آن عبارت بنویسد. این امر شک و شبهه‌ای در دل ابن ابی سرح پدید آورد، و بعدها اسلام را رها کرد و به مکه بازگشت. سپس هنگام فتح مکه، او از جمله کسانی بود که خونس هدر اعلام شد، ولی با شفاعت عثمان مورد عفو [پیامبر(ص)] قرار گرفت.^۲ این داستان به نحوی است که بعید است جعل شده باشد. احادیث دیگر حاکی از این هستند که حضرت به کاتبش می‌گفته است که یک عبارت تازه وحی شده را پس از عبارت چنین و چنان قبلی قرار دهد. در مورد آیات الاحکام در مدینه مطلوب آن بود که آنها را یکباره [و بدون فوت وقت] به کتابت درآورند.

حتی اگر قبول کنیم که بسیاری از آیات نازل شده به این شیوه به کتابت درآمده، این نکته را باید روشن کرد که سوره‌ها و آیات و حیانی تا چه میزان همین شکل و هیاتی را که قرآن مدون رسمی دارد، به خود گرفته‌اند. به نظر می‌رسد راه حل این مسأله عمدتاً در قبول مسأله حجم و اندازه است. از یک سو حضرت محمد[ص] خود نمی‌توانست نسخه یا روایت کاملی از قرآن تدوین کند. اگر چنین کاری کرده بود، دیگر بعدها نیازی به جمع و تدوین قرآن نبود. داستان جمع‌آوری قرآن در زمان و به فرمان ابوبکر، گفته‌اند که وقتی این پیشنهاد را برای اولین بار به او کردند، در این امر تردید داشت و دلیلش این بود که این کاری است که خود حضرت انجام نداده است. ولی این داستانی است که به طور کلی موثق و مورد اعتماد و قبول نیست. از سوی دیگر اگر صحابیان بخش‌هایی از قرآن را به شکل و شیوه‌های مختلف از حفظ داشتند و از حفظ می‌خواندند، و احیاناً بخش‌های کوچکی را با اختلاف نقل و کتابت

۱. برای بحث درباره «امی» به ویژه ← کتاب زیر

Horowitz, *Koranische Untersuchungen*, 52 f ; R. Paret, art, 'Ummi' in *EI* (s)

۲. قس ← مدینه، ص ۴۰، ۴۶.

می‌کردند، در آن صورت متن‌های مختلف و موجود قرآن می‌بایست بسی بیش از آنچه در واقع می‌یابیم، اختلاف و تفاوت می‌داشتند. در این صورت این فرض و استنباط معقول است که خود حضرت محمد [ص] بسیاری از آیات و سوره‌های نازل شده را جمع و تدوین کرده و به آن سر و سامانی مضبوط داده بود، و همین نظم و سامان است که صحابیان او پس از او به آن تمسک و آن را رعایت کردند. برای این فرض و استنباط، مؤید دیگری هم وجود دارد و آن کاربرد کلمه «کتاب» در قرآن [و در اشاره به قرآن] است (که در بخش چهارم از فصل هشتم کتاب حاضر مشروح‌تر درباره آن سخن خواهیم گفت).

ممکن است بعضی به عنوان فرضیه‌ای محتمل این نظر را داشته باشند که واحد ترتیب و تدوین وحی و تنزیل قرآنی، سوره بوده است. این مفهوم از خود قرآن کریم، آن جا که تحدی مطرح است، از جمله آیه ۳۸ سوره یونس، و ۱۳ سوره هود، برمی‌آید. سوره‌ها در زمان حیات حضرت محمد [ص]، دقیقاً یکسان و یگانه با سوره‌هایی که در قرآن باز می‌یابیم نبوده است، بلکه احتمالاً در بردارنده بخش اصلی هر یک از سوره‌های حاضر و موجود در قرآن بوده است. اینها نظم و ترتیب ثابت و قطعی نداشته‌اند. در این صورت کار تدوین کنندگان و جمع‌آوران این بوده است که به هسته اولیه سوره‌ها، همه آیات و عبارات پراکنده و جدا مانده را در موضوع مناسب هر یک بیفزایند. و این آیات و عبارات جدا مانده یا تک افتاده، همه در یک جا مضبوط نبوده، بلکه عمدتاً در حافظه صحابیان و مقداری هم در میان نوشته‌های متفرقه محفوظ بوده است. این نظر در عین حال که فراتر از یک فرضیه صرف نیست، ولی با اغلب داده‌هایی که ما نسبت به آنها یقین معقولی داریم، وفاق دارد.

آنچه همچنان مجهول و مبهم باقی می‌ماند میزان نسبی مواد در سوره‌های [گردآورده] خود حضرت است، و این که به هر کدام بعدها چه چیزهایی افزوده شده است. می‌توان حدساً [و بدون دلیل و امکان اثبات] گفت حداکثر مواد و مطالبی که بعداً به هر سوره‌ای اضافه شده همچند اصل اولیه آن، و حداقل آنها به اندازه یک پنجم هر سوره بوده است.^۱



۱. از جمله ← ابن هشام، سیره، طبع ف. وستنفلد، گوتینگن، ۱۸۵۸-۱۸۶۰، ص ۷۴۷. ترجمه انگلیسی این اثر توسط آلفرد گیوم Alfred Guillaume با عنوان:

The life of Muhammad: a Translation of (Ibn) Ishaq's Sirat Rasul Allah,

ترجمه شده است (لندن، ۱۹۵۵) و شماره صفحات طبع وستنفلد را در حاشیه دارد.